

خاستگاه هرمنوتیکی دانش فقه

و دیگر نظام‌های معرفتی مواجهه با نصوص*

عبدالمجید مبلغی**

چکیده

تبارشناسی معرفتی خاستگاه فقه، ما را به سمت بررسی جهان‌های مواجهه تفسیری و هرمنوتیکی با نصوص سوق می‌دهد. از منظر دانش هرمنوتیک، می‌توان از چهار نحوه مواجهه تفسیری با نص، سخن گفت. مواجهه نخست، مواجهه تفسیری تاریخی - زبان‌شناختی با نص است؛ مواجهه‌ای که از یک سو به توانایی‌های تحلیل زبان‌شناسی قدیم و کلاسیک در پرده‌گشایی از مغلفات و مبهمات متن، متکی است؛ و از سوی دیگر، فهم متن را در گرو رجوع پیوسته به مفسران طراز نخست آن و مفسران مفسران طراز نخست آن، و تداوم این مسیر تا امروز می‌داند. این مواجهه، خاستگاه دانش فقه است. مبنای معرفتی حاکم بر چنین درکی از فقه، آن است که از یک سو، نص در همه سطوح، شفاف نیست و در کنار محکاماتش، متشابهاست و همراه با مبیناتش، مجملاتی دارد؛ و از سوی دیگر، تنها با مراجعه به سلسله مراتب تفسیری و سنت معتبر برآمده از آن ذیل اعمال مهارت‌های زبان‌شناسی کلاسیک می‌توان به بازشناسی سره از ناسره در میان انبوه اطلاعاتی پرداخت که دست اندرکار عمل تفسیر

* تاریخ دریافت ۹۲/۷/۲۰؛ تاریخ پذیرش ۹۲/۸/۲۰.
** استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

متن هستند؛ و بدین ترتیب فهمی معتبر از متن به دست آورد.

سه مواجهه دیگر تفسیری با نص، متن-گواه، تاریخی-انتقادی و متن-واکنشی، هستند؛ که به ترتیب، خاستگاه نگاه‌های بنیادگرایانه؛ فهم مدرن و علمی از متن؛ و در نهایت، درک پست مدرن و متکی بر عمل گفتاری می‌باشند.

نوشتار پیش رو به توضیح این چهار «عقلانیت» در مواجهه با نص و تقریر موضع فقه در قبال آن‌ها می‌پردازد؛ که خود محصول مواجهه نخست است.

کلیدواژه‌ها

فقه، امکان معرفتی، نص، هرمنوتیک، مواجهه تفسیری، متن مقدس.

مقدمه

این نوشتار به بررسی خاستگاه هرمنوتیکی دانش فقه می‌پردازد؛ و شامل یک مقدمه، چند بخش اصلی، یک نتیجه‌گیری است.

در مقدمه برای ایضاح هر چه بهتر موضوع، به سه مبحث «معنای مطالعه خاستگاه هرمنوتیکی دانش فقه»، «ضرورت مطالعه هرمنوتیکی خاستگاه فقه» و «تنوع جهان‌های مراجعه هرمنوتیکی به نص» پرداخته ایم.

معنای مطالعه خاستگاه هرمنوتیکی دانش فقه

فقه مهم‌ترین دست‌آورد علمی تمدن اسلامی است. گزاف نیست اگر ادعا کنیم که بخش مهمی از توان و استعداد مسلمانان در طول تاریخ، صرف توسعه و مطالعه این دانش مهم و تاریخ‌ساز گردیده است. حاصل تلاش‌هایی از این دست، در قالب «دانش فقه» به ما رسیده است.

مطالعه تاریخ فقه، هم ضروری و هم خطیر است؛ چنین مطالعه‌ای الزاماتی دارد که توجه به آن دقت پژوهشگر را در انجام این امر مهم، افزایش می‌دهد و درکی ژرف‌تر از چندوچون توسعه تاریخی آن را برای وی فراهم می‌آورد. از جمله الزامات مشعر بر مطالعه تاریخی فقه، فهم و توضیح بستر تولد و توسعه این دانش است؛ به بیان دیگر، یکی از پیش‌نیازها در بررسی تاریخی فقه، پژوهش در زمینه‌های معرفتی شکل‌گیری و بستر معرفتی توسعه این دانش است؛ پژوهشی که هم درک معرفت‌شناختی ما را از وضعیتی که به

تولد فقه انجامید، غنا می‌بخشد؛ و هم شناخت ما را از نحوه تکامل و گسترش این دانش در تاریخ، گسترش می‌دهد.

در انجام این امر ملاحظه‌ای مهم در کار است که باید آن را در نظر گرفت: ماهیت ویژه فقه، سبب می‌شود که مطالعه خاستگاه و بستر معرفت‌شناختی آن با دیگر دانش‌های برآمده در افق تمدن اسلامی، تفاوتی جدی داشته باشد. فقه با «زبان» ارتباطی قطعی و مشخص دارد؛ این دانش در پی مراجعه به «نص» پدید آمده است. همین مسأله ما را با مقوله هرمنوتیک در مطالعه خاستگاه فقه مرتبط می‌نماید. هرمنوتیک، آن گونه که در تعریفی معروف و مقبول و چه بسا اجماعی گفته شده، «نظریه یا فلسفه تفسیر معنا» است (Bleicher, 1980:1)؛ به همین دلیل در مطالعه خاستگاه فقه از منظر دانش هرمنوتیک، ما این فرصت را می‌یابیم که به بررسی منطق تفسیری فعال در فقه پردازیم.

هدف ما در این جا بررسی معرفت‌شناختی خاستگاه هرمنوتیکی فقه است. این هدف ما را به مطالعه چندوچون مراجعه فقیهان به نص از منظر هرمنوتیک سوق می‌دهد. به عبارت دیگر، از آن جا که دانش فقه در پی مراجعه به نص شکل گرفته و در مواجهه‌ای تفسیری در دل تاریخ با منصوصات ریشه دارد، در این نوشتار می‌کوشیم با مددگیری از دانش هرمنوتیک، به شناسایی آن ذهنیت و عقلانیتی پردازیم که بر نحوه مراجعه به منصوصات در فقه، حکمفرما بوده است.

ضرورت مطالعه هرمنوتیکی خاستگاه فقه

اهمیت انجام چنین مطالعه‌ای، در آن است که امید می‌رود به تعمیق درک ما از حدود و ثغور معرفتی دانش فقه، کمک رساند و بستر تفسیری مؤثری در تولد آن را مشخص می‌سازد. چنین مطالعه‌ای همچنین نگاه ما را به مسیر تحول و نحوه تطور این دانش، در فراز و فرود تاریخ، بُعدی تازه می‌بخشد و فرصتی تازه پیش رویمان می‌گشاید که به فهم و شناسایی سرشت تحولات تاریخی‌ای که بر این دانش گذشته است، دریابیم؛ تحولاتی که به اقتضای اهمیت مقوله تفسیر نصوص در این دانش، با توجه به رویکردهای ویژه هرمنوتیکی (همچون اعتباریابی، اعتبارزدایی، کانونی شدن، حاشیه‌ای شدن، هژمونیک گردیدن و مطرود گردیدن برخی از تفاسیر، یا جریان‌های تاریخی تفسیری، در قبال برخی دیگر) می‌توان آن‌ها را توضیح داد.

تنوع جهان‌های مراجعه‌هرمنوتیکی به نص

پیش از ورود به مباحث اصلی، لازم است تا نکته مهم دیگری را در مقدمه یادآور شویم. در فقه به مواجهه تفسیری ویژه‌ای با نص می‌پردازیم؛ چه آن که هر مواجهه‌ای با نص، به دانش فقه - آن گونه که آن را از رهگذر تطور تاریخی اش می‌شناسیم - منجر نمی‌شود. به دیگر بیان، دانش فقه حاصل نحوه تاریخی مشخصی از رویکرد به متن در مسیر تاریخ است. از این رو، فقه، هم در نقطه زایش نخستین خود در مختصات مکانی و زمانی ویژه‌ای، در عرصه امکان‌های معرفتی ناشی از مواجهه هرمنوتیکی با نص، ظهور یافته است؛ و هم در استمرار و تطور تاریخی خویش، خط سیر مشخصی را بر بستر امکان‌های ناشی از نحوه خاصی از مراجعه هرمنوتیکی به نص، پیموده است.

در مطالعه‌ای هرمنوتیکی از خاستگاه فقه، باید پی‌جوی چندوچون شکل‌گیری تفسیر فقهی از نصوص باشیم. به عبارت دیگر، برای توضیح خاستگاه فقه از منظری هرمنوتیکی، باید به سنخ‌شناسی هرمنوتیکی جهان‌های مواجهه با نصوص (متون مقدس) پردازیم و سطوح تفسیری حاصل از مراجعه به متون مقدس را توضیح دهیم. چنین رویکردی به فقه، نشان می‌دهد که هر مراجعه‌ای به نص، به تولید گزاره‌های فقهی و دانش فقه، منجر نمی‌گردد.

در واقع، مطالعه هرمنوتیکی جهان‌های مراجعه به نص، نشان می‌دهد که دست‌کم از چهار منطق تفسیری در مواجهه با نص می‌توان یاد کرد: گاهی نص را از دهلینز تاریخ درونی آن می‌نگریم؛ زمانی، مراجعه‌ای مستقیم به آن را هدف قرار می‌دهیم؛ در نگاه تاریخی به متن، گاه آن را از دهلینز تفاسیر درون‌دینی محیط اطراف می‌نگریم؛ و بار دیگر، از منظر تحلیل برون‌دینی و انتقادی - تاریخی آن را مطالعه می‌کنیم. در مراجعه‌ای فارغ از لحاظ تاریخ نیز می‌توان با هدف دریافت معنای نخستین متن، به آن مراجعه کنیم؛ و ممکن است با هدف برقراری مکالمه‌ای معاصر و انکشافی، آن گونه که هرمنوتیسین‌های هستی‌شناس می‌گویند، به آن رجوع کنیم.

حاصل آن که می‌توان از چهار جهان متفاوت در مراجعه تفسیری به نص یاد کرد: مواجهه تفسیری تاریخی - زبان‌شناختی؛^۱ مواجهه تفسیری متن - گواه؛^۲ مواجهه تفسیری انتقادی - تاریخی؛^۳ و در نهایت، مواجهه تفسیری مخاطب - واکنشی.^۴

مراجعه به نص بر اساس رویکرد اول، خاستگاه دانش فقه است؛ همچنان که مراجعه

بر اساس رویکرد دوم، خاستگاه برداشت‌های بنیادگرا از اسلام می‌باشد؛ مراجعه نوع سوم به نص نیز حاصل درکی معاصر از جایگاه عقل مدرن است، و به پژوهشی از جنس «مطالعات دین»^۵ ختم می‌شود و به متن‌شناسی مدرن می‌انجامد؛ و نوع چهارم نیز دریافتی از متن را در پی دارد که چه بسا در بهترین تقریر بتوان آن را از جنس شناخت‌های «هرمنوتیک هستی‌شناسانه»^۶ ارزیابی کرد. تنها مراجعه نوع اول به فقه می‌انجامد و زمینه‌های معرفتی لازم برای گسترش این دانش را فراهم می‌آورد و سه نحوه بعدی، چنین قابلیت ندارند.

همین جا باید یادآور شویم که این تنوع حاکم بر جهان‌های مراجعه تفسیری به نصوص دینی خود ریشه در مسأله‌ای معرفت‌شناختی دارد و تابعی از انتظار معرفت‌شناسانه ما از چنین مراجعه‌ای است و از پی رویکردی پیشینی به «متن» ظاهر می‌شود که امکانات، محتملات و مقدرات هر سنخ از مراجعه را مقرر می‌سازند؛ (Kennard, 1999). به بیان دیگر، مواجهه تفسیری ما با متن، محصول زیست-جهان^۷ معرفت‌شناختی‌ای است که در آن به سر می‌بریم و فارغ از زمان و مکان رخ نمی‌دهد (Helder, 2011: 11-12).

این ملاحظه هرمنوتیکی، نتیجه‌ای منطقی دارد که آگاهی ما را از مطالعه خاستگاه هرمنوتیکی دانش فقه گسترش می‌دهد: نگاه به متن در جهان قدیم، در فضای معرفتی جهان قدیم محقق شده است و متناسب با سطوح و جنبه‌های آن، بسط یافته است؛ همچنان که چنین مواجهه‌ای در جهان جدید، مستعد گسترش در سپهر معرفت‌شناسانه‌ای از سنخ اقتضائات و انتظارات چنین جهانی است و با امکانات معرفتی^۸ معاصر، سازگاری دارد. علت این قضاوت، آن است که فقه از جنس دانش قدیم است و به این ترتیب، «ویژگی‌های نشانه‌شناسانه»^۹ دانشی قدیمی را می‌توان از آن متوقع بود. واضح است که چنین موقعیتی، این دانش را از ایفای کارویژه‌های به روز شونده و پاسخ‌گویی به امور مستحدثه، در حوزه اقتدار دانایی خود، باز نمی‌دارد.

با لحاظ آنچه در مقدمه آمد، می‌توان منطق حاکم بر تقسیم‌بندی مطالب نوشتار را دریافت.

چهار بخش و یک نتیجه‌گیری در این نوشتار وجود دارد. بخش نخست، به توضیح خاستگاه هرمنوتیکی دانش فقه اختصاص دارد. پس از آن، چون شناسایی شیوه رودرویی فقیهان با متون مقدس (نوع اول مراجعه به نص) در گرو شناسایی و تحلیل نظریات رقیب

(نوع دوم، سوم و چهارم مواجهه تفسیری با متون مقدس) است، سه جهان غیرفقهی مواجهه با نص نیز توضیح داده شده‌اند. تلاش نویسنده بر آن است که از رهگذر تبیینی از این دست، خاستگاه هرمنوتیکی منجر به زایش و گسترش دانش فقه را دقیق‌تر بررسی کند. پس از این چهار بخش، در بخش نتیجه‌گیری، نقد فقهی سه رویکرد غیرفقهی آمده است.

یکم: مواجهه تفسیری تاریخی - زبان شناختی (خاستگاه دانش فقه)

اصلی‌ترین دستاورد تاریخی مواجهه تاریخی - زبان شناختی با متن (نص) در جهان اسلام، زایش اولیه و گسترش مداوم دانش فقه بوده است؛ البته این به آن معنا نیست که هر نوع مواجهه تاریخی - زبان شناختی با نصوص یا متون مقدس در جهان اسلام، به فقه، به مثابه آن عقلانیت تاریخی‌ای که می‌شناسیم، انجامیده باشد؛ بلکه به این معنا است که چنین مواجهه‌ای در تاریخ اسلام به چنان دستاوردی ختم شده است و میراث مهمی از آن دست، از پی آن، فراهم آمده است.

مراجعه تفسیری تاریخی - زبان شناختی به نص را - چنان که از عنوان آن مشخص است - با شناسایی دو ویژگی مرکزی می‌توان بازشناخت: تاریخ و زبان شناسی. این دو ویژگی، پرده از منطق هرمنوتیکی ویژه‌ای برمی‌کشند که چندوچون فرایند مراجعه به نص را در این رویکرد تفسیری، مشخص می‌سازد. این دو ویژگی را توضیح می‌دهیم:

رویکرد ویژه تاریخی

مواجهه تاریخی - زبان شناختی با نص، اقتدار تفسیری بی‌مانندی را برای زنجیره‌ای تاریخی از مفسران متن فراهم می‌آورد؛ اعتباری که کنترل ویژه‌ای را بر جریان‌های اعتباربخش به معانی ممکن و محتمل از متن، سبب می‌شود. این اقتدار، دست‌کم در دو حوزه قابل توضیح است:

- هژمونی هرم اقتدار مفسران طراز نخست: مواجهه تاریخی - زبان شناختی با نص مرکزی، نوعی اولویت تفسیری را برای کسانی به بار می‌آورد که از قرابت اعتباری با آن برخوردارند؛ به عنوان نمونه، تفاسیر نبی مکرم اسلام (ص) و امامان (ع) از نص قرآن، مطابق اندیشه شیعی، بر دیگر تفاسیر محتمل از متن، کاملاً ترجیح دارد؛ و از این رو، از اقتدار هرمنوتیکی بی‌بدیلی در توضیح چندوچون معانی متصور برای نص، برخوردار است.

- هژمونی هرم اقتدار تفاسیر تاریخی: اگر در مفسران طراز نخست، با نوعی مواجهه تفسیری کمابیش مستقیم، با متن روبه‌رو هستیم، پس از ایشان مفسران، برای دستیابی به تفسیری از متن، در بیش‌تر مواقع، به جای رجوع به متن، به تفاسیر معتبری مراجعه می‌کند که مفسران طراز نخست طبقه اول (مثلاً پیامبر (ص) و امامان (ع) در اندیشه شیعی) به دست داده‌اند. این رویکرد در مراتب بعدی، باز تکرار می‌شود؛ با این تفاوت که در این فرایند، هر بار تفسیرهای قبلی، بخشی تازه از میراث قدیمی تفسیری و صاحب اقتداری نسبی می‌شوند. به این ترتیب، این بخت را می‌یابند که در مسیر توضیح و توشیح تفاسیر مرکزی‌تر، موضوع زنجیره‌ای از تفاسیری تازه‌تر شوند و بخشی از همان جریان پیوسته تفسیری شوند که در وهله نخست برای تفسیر آن، شکل گرفته بودند. حاصل آن که ما با جریان پیوسته‌ای از تفاسیر انباشت شده بر یکدیگر روبه‌رو می‌شویم که از طبقات پایین‌تر و تازه‌تر می‌آغازد و تا طبقات بالاتر و قدیمی‌تر تداوم می‌یابد. این مکانیزم اعتباری به شیوه‌ای موبرگی در سراسر اپیستمه یا همان نظام دانایی فقه، گسترش می‌یابد و از نسلی به نسلی دیگر، و از سطحی به سطح دیگر در هر دوره و برهه‌ای، تداوم می‌یابد. این سازوکار فراتر از اعتبار مفسران، اعتباری تاریخی نیز برای جریان‌هایی ویژه در دل تاریخ فراهم می‌آورد و به نوعی برخی جریان‌ها را در موقعیت فراز و برخی دیگر را در موقعیت فرود می‌نشانند. حاصل آن که نوعی تقدس ساختاری برای برخی از جریان‌ها و تفاسیر شکل می‌گیرد؛ در حالی که چنین جایگاهی برای برخی دیگر فراهم نمی‌آید. به عبارت دیگر، مکانیزم‌های اقتداربخشی و اعتبارآفرینی، جریان‌های مختلف تفسیری را نسبت به نص، شکل می‌دهند و آرایش‌های مختلف هژمونیک را در قبال آن‌ها ایجاد می‌کنند.

رویکرد ویژه زبان شناختی

ویژگی دوم مواجهه تاریخی- زبان شناختی با نص یا متن مقدس، اعتقاد به زبان به مثابه یک واسطه ذاتاً قابل اعتماد،^{۱۰} (Vanhouzer, 2009)، اما در معرض لغزش و خطای دائمی در مرحله انتقال معنا است. چنین نگاهی بر پایه درکی ویژه از مقوله زبان شکل گرفته است که ریشه‌های آن را باید در آگاهی‌های «زبان‌شناسی قدیم»^{۱۱} سراغ گرفت. رویکردی از این دست به زبان، در دل دانش‌های کلاسیکی نظیر «صرف و نحو» عربی در میان مسلمانان، و تحلیل‌های قرون وسطایی «علم اللغات»^{۱۲} لاتین در میان مسیحیان،

(Amsler, 1989: 17-95) حضوری پررنگ دارد. این رویکرد کلاسیک و قدیمی زبان‌شناسانه با عنوان «نحوه درک» آگوستین از زبان نیز شناخته می‌شود؛ درکی که بر پایه آن واژه‌ها، دال^{۱۳} بر معانی هستند و به مثابه «نشانه‌های مفروض»^{۱۴} ما را به معنا^{۱۵} می‌رسانند (Russell, 2013)؛ هرچند ممکن است در انجام این مهم، در مرحله انتقال از دال به مدلول، مشکلاتی همچون تحریف یا تعمیم نادرست پیش آید؛ چنان‌که ممکن است انجام این مهم (انتقال مقصود ماتن به مخاطب) به دلایل زبان‌شناختی متعدد، نظیر مجمل بودن کلام یا عدم آگاهی از قرائن زبانی یا مقامی و...، کاملاً یا تا حدی، میسر نگردد. چنین درک کلاسیکی از زبان، به معنای تعیین سرشتی ویژه برای زبان دین نیست. در واقع، مطابق زبان‌شناسی کلاسیک، مشکلاتی از این دست در مرحله انتقال معنا هم برای متن دینی و هم برای متن غیردینی متصور است. هم از این رو، این‌که فقیهان پس از قبول حجیت ظواهر، به کشف ظهورات کلمات شارع پرداخته‌اند، نشان می‌دهد که برای ایشان - به ویژه آن‌گاه که دین در موقعیت بیان احکام و تشریح است - زبان دین، زبانی عرفی و عقلایی است (سلمانپور، ۱۳۸۱، ص ۵۰).

دانش معاصر زبان‌شناسی، که به گونه‌ای ساختاری، رویکرد به مقوله زبان را متفاوت کرده، ما را بر خلاف پیشینیان، در موقعیت تاریخی ویژه‌ای برای تحلیل درک زبان‌شناختی قدیم از چندوچون مراجعه به نص قرار می‌دهد. از منظر چنین آگاهی‌ای می‌توان گفت که دو ویژگی اصلی رویکرد زبان‌شناختی مستتر در مواجهه تاریخی - زبان‌شناختی از قرار زیر است:

- باور به زبان به مثابه واسطه‌ای در انتقال معنا که بی‌طرف و در انتقال غرض مؤلف یا ماتن، قابل اتکاء است؛ اما دائماً در معرض ابهام، ابهام و نارسایی در انجام وظیفه خود می‌باشد. از این رو، پیوسته لازم است تا مهارت‌های شناختی و دانشی زبان‌شناسانه دقیقی برای کدگشایی از پیچیدگی‌ها و مبهمات آن تولید گردد و به کار گرفته شود.

- درک امر زبانی وحی، یا متن و نص مقدس مرکزی، به مثابه موقعیتی منشوری و چندسطحی که در برخی سطوح و جنبه‌ها غیر شفاف یا کمتر شفاف است؛ اما در نهایت، تصویری کامل، تام و تمام از مطلوب‌ترین وجه و جاودانه‌ترین حالت زندگی به دست می‌دهد؛ تصویری که آن را در قالب زبان‌شناختی ویژه خود، به صورت فشرده و در سطوح مختلف عرضه کرده است. نکته قابل توجه آن‌که وابستگی به دانش کلاسیک صرف و

نحو، نه تنها در توضیح چندو چون فهم فقیهان از منطق مراجعه به متن یا نص مقدس - آن گونه که توضیح دادیم - به جد مؤثر واقع شده؛ بلکه در سطحی دیگر، در تولید جریان‌های پیوسته بحث و نظر در طول تاریخ فقه نیز کارکردی حیاتی یافته و بستر مستعدی را برای ایجاد تاریخ پررونقی از مباحثه و مناظره پیش روی فقیهان گسترده است. به عبارت دیگر، وامداری فقه به زبان‌شناسی کلاسیک، هم در اهمیت آن در توضیح منطق مراجعه به تفاسیر نص، برای پرده‌گشایی از مبهمات و مجملات و متشابهات آن، دیده می‌شود؛ و هم در امکانی مشاهده می‌گردد که ذیل تحلیل دستاوردهای این دانش، پیش روی آفرینندگان آن گشوده است. ۱۶

تا این جا دو ویژگی اصلی مواجهه تاریخی - زبان‌شناختی به نص (رویکرد ویژه به تاریخ و زبان) را توضیح دادیم؛ اکنون، گامی پیش می‌نهیم و می‌کوشیم، ذیل مباحث عرضه شده، مکانیزم هرمنوتیکی منجر به تولید دانش فقه را در امتداد مواجهه‌ای از این دست با متن و نص مقدس، توضیح دهیم. می‌توان گفت که دانش فقه، مولد گسترش چرخه اعتباریابی پیوسته تفاسیر در فرایندی تاریخی - آن گونه که در توضیح ویژگی‌های نگاه تاریخی آن گفتیم - در فضای دانش نحو کلاسیک و فهم ویژه آن از زبان - آن سان که در ویژگی دوم توضیح دادیم - بوده است؛ توضیح بیش‌تر این که مثلاً در اندیشه شیعی، هژمونی اقتدار ناشی از تفسیر متن مقدس و نص به دست امامان (ع) به عنوان مفسران طراز نخست، در سطوحی به مفسران رده‌های پایین‌تر و دورتر منتقل شده است؛ با این حال این اقتدار در مراحل بعدی، دچار چرخشی هرمنوتیکی گردیده است و مکانیزم‌های تفسیری اعتبارآفرین در طبقات پایین‌تر از امامان معصوم (ع) بیش از آن که ذیل مراجعه به متن و نص مقدس مرکزی شکل بگیرد، در حاشیه تفاسیر برآمده از تفاسیر معتبرتر از متن، یا سنت نبوی (ص) و سنت امامان (ع)، شکل گرفته است. ساختار تفسیری برآمده از اعتبار مفسران طراز نخست، خود مولد چرخشی هرمنوتیکی در مکانیزم اعتباریابی جریان‌های تفسیری نسل‌های بعدی شده است. حاصل آن که، هر بار، نه لزوماً متن یا نص مقدس که تفاسیر معتبرتر از آن، و در گام‌های بعدی، تفاسیر معتبرتر از تفاسیر معتبرتر از آن، اعتبار یافته‌اند؛ و به این ترتیب، این منطق در بازتولید پیوسته خود، لایه‌های تازه و نوری از اعتبار را در تاریخ فراهم آورده است. وضعیتی از این دست، هم‌زمان با دور شدن از تفاسیر نخستین، انباشت جدی‌تر از تفاسیر به عمل آمده درباره نص را فراهم آورده است و

سبب شده نسل‌های متعدد تفسیری بعدی، با گفتمان‌های متنوع‌تر و طبقات مختلف، با نص نخستین مواجه گردند. به این ترتیب، پس از مدتی از دل «تفاسیر تاریخی»، «تاریخی از تفاسیر» سر بر آورده است و جریان اعتباربخشی به تفاسیر تاریخی، به ایجاد تاریخ تفاسیر معتبر منجر شده است؛ تاریخی که خود اقتداری هژمونیک در تعیین بخشی به معانی نصوص و تولید گفتمان‌های معنابخش پیرامون آن دارد و مرتباً سایه هژمونیک تفسیری آن‌ها بر امکان‌های تفسیری پیش روی نسل‌های جدیدتر، مستدام گردیده است. قابلیت‌های زبان کلاسیک - آن گونه که زبان‌شناسی کلاسیک می‌گوید - در شکل‌گیری این جریان پیوسته تفسیری، حیاتی و استراتژیک بوده است. در واقع، ذیل پذیرش درکی از این دست از زبان، بختی قطعی - هرچند گاه دیرپاب و پیچیده - برای راهیابی به معنای متن - که در قالب متون تفسیری متعدد با درجات اعتبار متفاوت تفسیر می‌شده - بوده است.

بالحاظ این دو ویژگی تاریخی و زبان‌شناختی می‌توان درکی تبارشناسانه از هویت معرفتی فقه به دست آورد:

دانش فقه حاصل بسط و گسترش زنجیره‌ای از تفاسیر در طبقات مختلف آن، مکانیزم‌های دستیابی به این تفاسیر در سطوح محتمل برای آن، رویه‌های کشف و ضبط تاریخی سنت‌های برآمده از آن، گفتمان‌های حامی و پرورش دهنده آن، مکانیزم‌های شناسایی سره از ناسره در آن، جر و بحث‌های علمی درباره منطق اعتبار درون و پیرامون آن، و زنجیره‌ای از مهارت‌های زبان‌شناختی مورد نیاز در مسیر گشودن رمز و رازها و تشخیص سطوح مختلف اعتبار در آن، بر اساس چنین مهارت‌هایی است.

به این ترتیب، می‌توان فقه را پاسخی ویژه و تاریخی دانست به مسأله مراجعه به نص و تفاسیر طراز نخست و هژمونیک به عمل آمده از آن، از دهلیز لایه‌های تفاسیر تاریخی که دارای درجات اعتبار متنوع و متعددند؛ پاسخی که بیانگر تدبیر تاریخی فقیهان برای عبور از مشکلات ساختاری در درک نص بوده است. این نگاه به فقه، ما را با چرخه‌ای از فرایندهای تفسیری و مهارت‌های دانشی پیرامون آن در طول تاریخ و افق زمان‌های مختلف روبه‌رو می‌کند که دلمشغول فهم و شناخت تکلیف از متن نصوص هستند.

با توجه به آنچه گفته شد، برخی از ویژگی‌های اصلی فقه را از منظر مکانیزم‌های معرفتی حاکم بر آن، مرور می‌کنیم.

مکانیزم های اعتباربخشی به تفاسیر در فقه

فقه از تفاسیر طراز نخست از نص و تفاسیر برآمده از آن‌ها، تولد یافته است؛ و به لحاظ تاریخی، ذیل توسعه و بسط چنین موقعیتی، به طور مرتب گسترش پیدا کرده است؛ گسترشی که از یک سو، با مشروعیت بخشی و قاعده سازی^{۱۷} (یا همان جریان رسمیت آفرینی گفتمانی) تفاسیر مرجع یا معتبرتر در ساختاری هر می همراه بوده است، و از سوی دیگر، در درون خود، مولد جریان های طرد و حاشیه ای شدن پیوسته «تفاسیر نامعتبر» یا «کمتر معتبر» گردیده است. در فضایی از این دست، بستر پروتقی از بحث و مطالعه، پیش روی فقیهان گسترده است و عرصه های مطالعات فقهی در طول تاریخ، سرشار از مباحثه و مناظره گردیده است.

جایگاه هژمونیک حاملان دانش فقه

فقه بر پایه نظام های ویژه خود به تولید و طبقه بندی اطلاعات می پردازد. هنگامی که از دانش سخن می گوئیم، در واقع پذیرفته ایم که دارندگان و حاملان این دانش (عالمان و فقیهان) از اقتداری ویژه برخوردارند. به این ترتیب، فرایندهای تفسیری ناشی از مراجعه به نص و متن مقدس به پیدایش علمی می انجامد که «عالمان» از آن حفاظت می کنند. نکته مهم آن که فقه نه تنها میان عالمان و غیر عالمان؛ بلکه در میان خود عالمان نیز جریان های اعتباربخش و اقتدارآفرین ایجاد می کند. حاصل آن که برخی عالمان در برخی ادوار، اعتباری افزون تر از دیگران می یابند؛ همچنان که در میان عالمان هم عصر نیز، با توجه به مکانیزم های اعتباربخش، تفاسیر برخی از آنان بر تفاسیر برخی دیگر و در نهایت، تفسیر عالمان برآمده از این نظام مواجهه تاریخی - زبان شناختی با نص متکی اند بر تفاسیر کسانی که خارج از این دایره هستند (و عامی نامیده می شوند) به شیوه ای فنی و قاعده مند، برتری می یابد؛ برتری ای که از منطق هرمنوتیکی غلبه یک تفسیر و حاشیه ای شدن تفاسیر دیگر در فقه، خبر می دهد.

تفکیک معرفتی میان نصوص و لایه های تفاسیر نصوص در فقه

فقه، ذیل مهارتی زبان شناختی و تجربه ای تاریخی، این قابلیت ویژه را یافت و در خود پرورد که جریان تولید حوزه های اقتدار را درون زبان فقهی سامان دهد و فاصله های

تفکیک‌گذارانه معنابخشی را میان سطوح مختلف نص، تفاسیر مرکزی نص، تفاسیر رده پایین‌تر از نص و تفاسیر تفاسیر نص در طبقات متعدد آن، استدلال‌های مفصل‌بندی گردیده^{۱۸} و پذیرفته شده، استدلال‌های نزاع‌آفرین^{۱۹} و محل مباحثه و مناظره، استدلال‌های حاشیه‌ای^{۲۰} اما مورد بازگویی و تکرار شونده، و در نهایت، دعای مطرود^{۲۱} قائل شود. در این میان مهم‌ترین تفکیک، میان دو عرصه اصلی متن و نص مرکزی و تفاسیر درجه نخست، از یک سو، و تفاسیر تاریخی از تفاسیر درجه نخست و سلسله تفاسیر پی در پی آن، از سوی دیگر، بوده است. اهمیت این تفکیک آن‌جا مشخص می‌شود که بدانیم بخش اصلی ادبیات فقهی محصول تأملات پردامنه‌ای است که در طول تاریخ این دانش و پس از مرحله آرایه نصوص مرکزی، عرضه گردیده‌اند، اما مبنای معرفت‌شناختی حاکم بر جریان تولید اعتبار در این دانش، این اقتضا را داشته است که نه این بخش‌ها، بلکه نصوص و متون مرکزی، اهمیتی بی‌بدیل یابند و حیطة معرفتی ویژه‌ای برای حفاظت از جایگاه آن‌ها ترسیم شود. در واقع، ما در فقه کمابیش با خطوط مرزی مشخصی میان نصوص و تفاسیر مرکزی آن، به ویژه در بالاترین طبقات و در اصلی‌ترین سرشاخه‌های خود - که در تفسیر نص صادر شده است - با دیگر تأملات فقهی روبه‌رو هستیم. این مرزبندی معرفتی - که جریان متفاوت اعتبار را در سوی خود نشان می‌دهد - در اهل سنت میان سنت پیامبر (ص)، سیره صحابه (به ویژه خلفای چهارگانه) و آرای بنیانگذاران مذاهب چهارگانه اصلی، از یک سو، و مفسران و شارحان تاریخی آن‌ها، از سوی دیگر، مشاهده می‌گردد؛ چنان‌که در اندیشه شیعی، به اقتضای اهمیت و موقعیت متفاوت نص صادر شده از طبقه نخست مفسران، چنین تفکیکی به شیوه‌ای جدی‌تر و دقیق‌تر میان سنت قولی و فعلی پیامبر (ص) و امامان (ع) با فقیهان ادوار و اطوار مختلف تاریخی، شکل گرفته است و اکنون قابل بازشناسی است.

دوم: مواجهه تفسیر متن - گواه با نص و متن مقدس (خاستگاه رویکرد بنیادگرایانه)

مواجهه تفسیری متن - گواه، بر خلاف مواجهه تفسیری تاریخی - زبان‌شناختی، از منظر سنت‌های تفسیری شکل گرفته در تاریخ، به متن نمی‌نگرد و در بند مراعات تاریخی تفاسیر در مسیر فهم متن نیست؛ بلکه سودای مواجهه‌ای کمابیش مستقیم را با آن در سر

دارد. پس زمینهٔ مراجعه‌ای از این دست به متن، درکی دو سویه از گذشته است:

- اعتقاد به وجود آرمان شهری مطلوب در نقطهٔ طلایی درخشش متن مقدس؛

- اعتقاد به خطا رفتن و دور شدن تاریخ از نقطهٔ مطلوب نص (شکل‌گیری تاریخی از خطاروی‌های پی در پی).

چنین مواجهه‌ای که فارغ از سنت‌های تفسیری تاریخی و هرم اقتدار ناشی از آن، به متن می‌نگرد، به جد مستعد تفسیر «تحت اللفظی متن»^{۲۲} است. تولید گزاره‌های بنیادگرایانه در فهم نص و دین، حاصل چنین نگرشی است؛ هم از این روی، چنین گرایشی به متن را باید خاستگاه بنیادگرایی^{۲۳} دانست.

نگاهی این گونه به متن، به رغم جستجوی آرمان شهر خود در نقطهٔ طلایی شکل‌گیری و درخشش متن در تاریخ، محصول دوران جدید است و با سنخ‌شناسی درک کلاسیک و سابقه‌دار از متن، سازگاری ندارد. در واقع، گذشتگان، آن گونه که در مواجههٔ تاریخی - زبان‌شناختی توضیح دادیم، راهی جز عبور از معبر سنت و متعاقب آن پذیرش اقتدار هژمونیک حاملان سنت در فهم آن نمی‌شناختند و به شیوه‌ای دیگر به متن نمی‌نگریستند.

رویکرد بنیادگرا، برای اولین بار، در پی شورش فکری و مذهبی روحانیان اصلاح‌گرا علیه سنت‌های پرطمطراق و سخت‌گیرانه کلیسای رومی و کاتولیک در مراجعه به متن انجیل بروز و ظهور یافت؛ هنگامی که آبای پروتستان‌تیزم در مقابل سنت‌های تفسیری پرطمطراق و تثبیت‌شدهٔ کلیسای روم، شوریدند و کوشیدند تا با مراجعه به خود متن، و فارغ از تفاسر کلیسایی - تاریخی موجود، متن مقدس را توضیح دهند.

در جهان اسلام نیز جریان مشابهی را می‌توان در توضیح چندوچون شکل‌گیری بنیادگرایی مشاهده کرد؛ با این تفاوت که شورش برخی از مسلمانان علیه تفاسیر سنتی عالمان و کناره‌گیری از سنت‌های تاریخی تفسیری - که در میان اهل سنت جامعهٔ الازهر نگهبان آن شناخته می‌شود - در فضای نفس‌گیر حضور استعمار و حکومت‌های غیرمردم‌سالار و مستبد رخ داد. در واقع بنیادگرایان اسلامی احساس می‌کردند که درک عالمان و فقیهان از دین و نص، منفعلانه است و به قابلیت‌های نهفتهٔ دین - به مثابه اصلی‌ترین سلاح ما در قبال مشکلاتی نظیر استعمار و استبداد حکومت‌های دین‌ستیز - راه نمی‌برد. از این رو باید با کنار نهادن سنت‌های تفسیری ایشان و تاریخ پشت سر آن، به خود متن باز گشت.

در توضیح بنیادگرایی اسلامی نکته مهمی وجود دارد که باید به آن پرداخت: جایگاه استراتژیک مفسران رده نخست متن مقدس در اندیشه اسلامی، تا آن جا اهمیت دارد که حتی قرائت‌های بنیادگرا نیز، در نهایت، تفاسیر تاریخی رده‌های بعد را بی اعتبار دیده‌اند و نه تفاسیر رده اول را؛ به عبارت دیگر، مراجعه بنیادگرایانه اسلامی به نقطه طلایی درخشش متن مقدس، همچنان از معبر بخشی از سنت بوده است؛ هرچند از نظر ایشان این بخش از سنت - در برابر درک فقیهان از استمرار سنت - به تاریخ کشیده نمی‌شود و صرفاً تفاسیر طراز نخست را در کنار متن مقدس، مورد توجه قرار می‌دهد.

سوم: مواجهه تفاسیر تاریخی - انتقادی با نص و متن مقدس

(خاستگاه دریافت مدرن و متکی بر مطالعات متن‌شناسی جدید از نصوص دینی)

مواجهه تفسیری تاریخی - انتقادی حاصل کاربست «عقلانیت انتقادی»^{۲۴} عصر جدید در مطالعه «متن تاریخی»^{۲۵} (اعم از مقدس یا غیرمقدس) است. این رویکرد مطالعاتی، بر خلاف پژوهش‌های فقهی - که برآمده از مواجهه تفسیری تاریخی - زبان‌شناختی است - و با مطالعات الاهیاتی در عصر جدید - که همچون فقه دلمشغول «فهم جستجوی ایمان»^{۲۶} همراه با اعتقاد به آن می‌باشد: (Lieven, 2009) (۳- ۱۸)، و از منظر فهم درون‌دینی به تاری می‌نگرد - نگاهی کاملاً بی طرفانه به مقوله پژوهش در باب دین دارد و به «مطالعه علمی پدیدار دین با همه تنوع‌اتش»^{۲۷} علاقه مند است. رویکردهای مدرن مطالعات دین، به متن مقدس به مثابه موضوعی برای بررسی تاریخی و علمی می‌نگرند و می‌کوشند ضوابط پژوهش‌های متکی بر خرد انتقادی ظهور یافته در علوم انسانی مدرن را برای تحلیل متن مقدس، و حواشی و جوانب متعدد و متنوع آن، به کار ببرند؛ و درکی علمی، آن گونه که در علوم انسانی تجربی معاصر بیان می‌گردد، از این حوزه مطالعاتی به دست آورند. این رویکرد با مطالعه فقهی که پی‌جوی کشف غرض شارع از دل نص است، تفاوتی فاحش دارد. این مسأله از آن جا ناشی شود که مطالعات دین، سازوکاری مدرن و برآمده از دل اندیشه روشنگری،^{۲۸} و اندیشمندان بنامی همچون امانوئل کانت دارد. کانت بر این اعتقاد بود که فهم و خرد آدمی، فقط در چهارچوب محدودیت‌های حاکم بر «ابزارهای ذهنی»^{۲۹} قادر به شناخت است. (Olson, 2010: 31). مطالعات دینی، همچنین، متأثر از مطالعات تجربی جامعه‌شناسان بزرگی نظیر ماکس وبر - که دین را سرعت بخش فرایندهای اجتماعی

تاریخی در سرمایه‌داری مدرن می‌یافت (Weber, 2013) - و ایمیل دورکیم - که برای دین، جایگاهی رفیع در هماهنگ‌سازی و همگن‌گردانی نظامات اجتماعی به شیوه‌ای ایدئولوژیک قائل بود (Durkheim, 2001) - شکل گرفته است (Redden, Bailey and Faiths, 2011: 3).

مواجهه تفسیری تاریخی - انتقادی در مطالعات دین، بر خلاف رویکرد تاریخی - زبان‌شناختی، جهت‌گیری انتقادی دارد و بر اساس استانداردهای تجربی مستقل از معتقدات پژوهشگر و ایمان وی، به تجزیه و تحلیل نحوه مواجهه با متن و گفتمان‌های تاریخی حواشی آن متمرکز می‌گردد. روشن است که این ویژگی نیز با آنچه عالمان عرصه فقه انجام می‌دهند، تفاوتی فاحش و اساسی دارد. تلاش انتقادی ناشی از مواجهه تفسیری تاریخی - انتقادی به تولید گزاره‌های فقهی نمی‌انجامد؛ بلکه ادبیات مدرنی را در مراجعه به متن مقدس در پی دارد که وجهه همت آن، متن‌شناسی^{۳۰} است.

رویکرد متن‌شناسان مدرن با فقیهان در هر دو حوزه زبان‌شناسی و مراجعه به تاریخ، متفاوت است؛ فقیهان، همچنان که در توضیح مواجهه تفسیری تاریخی - زبان‌شناختی توضیح دادیم، می‌کوشند دانش‌های کلاسیک زبان‌شناختی نظیر علم صرف و نحو را ابزار شناخت و تفسیر متن قرار دهند و با اعتماد به زنجیره‌ای از تفاسیر تاریخی و معتبرتر از نص و متن مقدس راهی به هسته معنایی آن بیابند که ذیل هرم اقتدار سنتی دست‌یافتنی است؛ در مقابل، متن‌شناسان، برآند تا با بهره‌گیری از «روش‌های مدرن انتقادی متن»،^{۳۱} «تاریخی انتقادی از متن»^{۳۲} به دست دهند و با کاربست قواعد انتقادی تصحیح تاریخی و کتاب‌شناسی انتقادی، همچون «تصحیح انتقادی حدیث»،^{۳۳} «زمینه تاریخی فهم آن»،^{۳۴} «اصالت‌مندی تاریخی متون دینی»^{۳۵} و «قابل‌پذیرش بودن تفاسیر دینی»^{۳۶} را بررسی تاریخی کنند. دامنه بررسی‌هایی از این دست، به مطالعه شجره‌نَسب نسخ و اعتبارسنجی آن‌ها ذیل پژوهش‌هایی مبتنی بر استانداردهای «کتاب‌شناسی انتقادی»^{۳۷} جدید می‌انجامد. چنین درکی از مقوله تصحیح متون نقد تاریخی، حاصل ذهنیتی مدرن است و ریشه در قرن بیستم دارد (امیدسالار، ۱۳۸۵، ص ۲۴)؛ در حالی که متن‌پژوهی‌های فقهی اولاً چنین هدفی را تعقیب نمی‌کنند و ثانیاً با مکانیزم‌هایی از این دست، سازگاری ندارد.

دانش فقه در جریان پژوهش‌های خود درباره نص، به تولید دانش‌هایی نظیر اصول فقه دست زده است و به بهره‌گیری از دانش‌هایی همچون نحو و کلام، به فرایند مراجعه به نص

روی کرده است. در مقابل، رویکرد مطالعات دین، با احضار گروه کاملاً جدیدی از دانش‌های معاصر در مسیر مطالعات خود، حوزه پژوهش‌های متن‌شناسانه را بسیار فراخ و چندوجهی کرده است و از گروه کمابیش گسترده‌ای از دانش‌های معاصر علوم انسانی در این حوزه، بهره گرفته است. در واقع مطالعات دین در مسیر «مراجعه تجربی به متن مقدس»،^{۳۸} پای دستاوردهای دانش‌هایی همچون «انسان‌شناسی دینی»،^{۳۹} «انسان‌شناسی فرهنگی دینی»،^{۴۰} «تاریخ دین»،^{۴۱} «جغرافیای دین»،^{۴۲} «روان‌شناسی دین»^{۴۳} و «جامعه‌شناسی دین»^{۴۴} را به پژوهش در باب نص دینی، گشوده است.^{۴۵} ممکن است به نظر آید که فقیهان نیز از دانش‌های متعدد علوم انسانی، در راه موضوع‌شناسی بهره می‌گیرند؛ با این حال نباید از خاطر دور داشت که بهره‌گیری فقیهان از دانش‌های متعدد در راه موضوع‌شناسی، با بهره‌گیری پژوهشگران مطالعات دین از دانش‌های متعدد علوم انسانی در مسیر فهم تکامل و تحول نص و ابعاد مختلف دین، کاملاً تفاوت دارد و از دو سنخ می‌باشد.

در واقع هم مکانیزم شناخت در مطالعات مدرن دین - که عقل، مستقل و خودبنیاد است - و هم شیوه مواجهه آن با دین - که بر اساس گرایشی تاریخی و انتقادی و به استناد شواهد تجربی گزاره‌های علمی خود را رد یا تأیید می‌کند - با نگاه‌های کشف‌المقصودی فقه از غرض شارع، بیگانه است. به عبارت دیگر، مواجهه تفسیری تاریخی - انتقادی، تعهدات متافیزیکی منجر و منتهی به فقه را بر نمی‌تابد و محققان این عرصه، بر خلاف فقیهان که هدف آن‌ها در مراجعه به متن، دستیابی به «معنای اراده گردیده»^{۴۶} از جانب ماتن است، به پدیدارشناسی دین^{۴۷} روی می‌آورند (Gearon, 2013: 100)؛ رویکردی که بیانگر مطالعه‌ای بی‌طرفانه از چندوچون زایش و گسترش دین، و گفتمان‌های متعدد درون و بیرون آن است.^{۴۸} همچنین نگاه بخش عمده‌ای از مدافعان مطالعه مدرن دین، به زبان دینی غیرشناختاری است که مطابق آن، این زبان، غیرواقع‌نما قلمداد می‌شود (علی‌تبار فیروزجایی، ۱۳۸۸، ص ۱۳). به این ترتیب، در چنین مطالعه‌ای، فهم متن به معنای دستیابی به معنای مدنظر ماتن نیست؛ بلکه، بیش از هر چیز، به معنای توضیح امکان تاریخی منجر و منتهی به ایجاد آن است.

چهارم: مواجهه تفسیری مخاطب - واکنشی با نص و متن مقدس (خاستگاه رویکرد هستی‌شناسانه هرمنوتیکی به متن)

مواجهه تفسیری مخاطب - واکنشی، مواجهه‌ای است که نه از سنت فقهی برآمده است و نه از سنت مدرنیستی؛ بلکه مواجهه‌ای شخصی و یگانه، و چهره‌به‌چهره^{۴۹} با متن است. مواجهه‌ای از این دست، جایگاه مخاطب متن را قرارگیری در موقعیت استراتژیک مخاطب شخصی با آن می‌داند؛ آن‌گونه مخاطبی که هرمنوتیسین‌های علاقه‌مند به اندیشه پست مدرن توضیح می‌دهند؛ نه آن‌که جایگاه وی را همچون فقه کلاسیک یا مطالعات دینی مدرن، در انتهای جریانی تاریخی قرار دهد که باید از آن عبور کرد و از معبر آن، به متن رسید. چنین درکی از مواجهه تفسیری با متن، از یک سو با اقتدار تفاسیر ناشی از متن - که بر پایه اعتقاد به متافیزیک دینی معنا می‌یابد - سازگاری ندارد؛ و از سوی دیگر، با اقتدار فهم مدرن - که ناشی از اعتبار مراجعه به دانش‌های خردپایه مدرن و رویکرد تحلیلی و انتقادی برون‌نگرانه دینی است - همراهی نمی‌کند. به دیگر بیان، چنین مواجهه‌ای ما را از «قیود تاریخی»،^{۵۰} - اعم از تاریخ تفاسیر بر تفاسیر نصوص و متون مقدس، در دل گفتمان‌های درون‌دینی برآمده از آن و تاریخ آن در نگاه برون‌دینی - می‌رهد و مخاطب متن را فارغ از قید و بندهای گذشته در موقعیت فردی دریافت آن می‌نهد. در مواجهه تفسیری تاریخی - زبان‌شناختی، درک معنای نص از مجرای تفاسیر تاریخی و با گذر از مشکلات زبان‌شناختی، نحوی و صرفی صورت می‌گرفت. مواجهه تاریخی - انتقادی، با بهره‌گیری از توانایی‌های خرد آدمی در مطالعه تاریخ، پی‌جوی توضیح سازوکارهای شکل‌گیری متن مقدس و گسترش گفتمان‌های تاریخی آن بود. اما در این جا آنچه اهمیت دارد، مواجهه‌ای هرمنوتیکی، شخصی و انکشافی با متن است.

با بهره‌گیری از ادبیات زبان‌شناسی باید گفت که مواجهه‌ای از این دست، متن مقدس را در قالب «عمل گفتاری» (Searle, 1969) می‌نگرند. درک متن، به مثابه عمل گفتاری، تک تک مخاطبان را در موقعیت بی‌نظیر و بدیعی قرار می‌دهد که تاکنون برای دیگران رخ نداده است و برای خود مخاطبان نیز، در دیگر مراجعات به همان متن در سایر شرایط زمانی و مکانی و نیز در اوضاع روحی و روانی دیگر، قابل تکرار نیست. در واقع، ماتن و مخاطب متن در چنین مواجهه‌ای، در موقعیتی چهره‌به‌چهره قرار می‌گیرند. مواجهه‌ای این‌گونه با متن، رابطه‌ای دیالکتیک را میان وضعیت ویژه مخاطب و متن ایجاد می‌کند.

چنین مواجهه‌ای، مقام مخاطب با متن را همچون فقیهان، در وهله نخست نبی (ص)، و در وهله بعد امامان (ع) و سپس مردم - از معبر تفاسیر این بزرگواران و یا همچون مدرنیست‌های عقل‌گرا، مخاطبان تاریخی و اکنون غیر موجود (به شیوه‌ای که اکنون وظیفه علمی ما انجام مطالعه‌ای برخوردار از استانداردهای علمی درباره ایشان باشد) - نمی‌داند؛ بلکه از درکی لحظه‌ای در لحظه خطاب متن مقدس، دفاع می‌کند. در این جا «حقیقت دینی»^{۵۱} نوعی دریافت «شخصی»^{۵۲} و «ذهنی»^{۵۳} از متن را در پی می‌آورد؛ و از این رو، مخاطب با متن مقدس، به شیوه‌ای بنیادین، امری «متکثر»^{۵۴} معرفی می‌شود. چنین رویکردی به «ظهور نسخه‌های فراوان حقیقت»^{۵۵} می‌انجامد. به قول پل ریکور متن «در جهان خویش مولد»^{۵۶} می‌شود و به این ترتیب، هنگام خواندن یک متن تازه، جهان تازه‌ای از معنا گشوده می‌شود (Gallagher, 1992:130-131). این رویکرد، همچنین از ظهور «نقد معطوف به خواننده»^{۵۷} در مطالعه کتب مقدس دفاع می‌کند (McKnight, 2005).

نتیجه‌گیری

مطالعه چهار مواجهه تفسیری با نص، خاستگاه تولید و بسط تاریخی دانش فقه را مشخص می‌سازد؛ خاستگاه اندیشه فقیهانه، مواجهه نخست (تاریخی - زبان‌شناختی) است. ذیل چنین مواجهه‌ای که پیرامون نص، سنت تفسیری بلندبالا و معتبری شکل گرفته است و به مثابه دست‌مایه اندیشه‌های فقهی، در فرایندی انباشتی و تکاملی، به دست فقیهان ادوار مختلف، رشد یافته و گسترش پیدا کرده است. مواجهه‌ای از این دست، از یک سو به رویه‌ها و فرایندهای فقهی در دل تاریخ وفادار است؛ و از سوی دیگر، مطابق شناختی مبتنی بر زبان‌شناسی کلاسیک، برای گره‌گشایی از این مبهمات و مشکلات زبانی در مسیر دستیابی به متن و تفاسیر آن، از تکنیک‌های بررسی نحوی و صرفی مدد می‌گیرد.

مواجهه دوم (متن - گواه) خاستگاه درک بنیادگرایانه از دین است؛ درکی که، فارغ از سنت تفسیری بالیده در تاریخ اسلام، به متن بازمی‌گردد و می‌کوشد، با رها کردن متن از قیدوبندهایی از این دست، از آن پاسخی سریع برای مشکلات موجود بیابد. چنین درکی، نگاهی بسیط و ساده‌گیرانه به متن دارد.

مواجهه سوم (تاریخی - انتقادی) خاستگاه مطالعات دینی است؛ مطالعاتی که از چشم‌اندازی بیرونی به دین می‌نگرند و می‌کوشند به مدد علوم انسانی معاصر، راهی به

ناگشودگی‌های تاریخی متن بیابند. فهم متن آن گونه که چنین مواجهه‌ای در نظر دارد، امری دینی نیست، بلکه مقوله‌ای است علمی، به معنای مدرن کلمه؛ بنابراین به دستاوردهای علوم انسانی در این حوزه - نظیر مهارت‌های متن‌شناسی مدرن و سازوکارهای شناختی مورد نیاز در فهم گفتمان‌های تاریخ شکل گرفته پیرامون متن - نیاز دارد.

در نهایت، مواجهه چهارم (متن - واکنشی) خاستگاه فهم هرمنوتیکی و پست مدرن از متن است؛ فهمی که نه از معبر سنت یا تاریخ به متن می‌نگرد و نه متن را به مثابه امری بسیط و حامل پیامی خطی می‌یابد؛ بلکه مواجهه با متن را قرارگیری مخاطب در موقعیت فهم عمل گفتاری می‌داند؛ و متأثر از چنین درکی، برای هر مواجهه‌ای با متن، به امکان درخشش شناختی منحصر به فرد، قائل می‌شود.

چنان که گذشت، مواجهه فقهی با نص، به نقد منطق سه مواجهه دیگر پرداخته است و آن‌ها را خروج از سیاق تاریخی فهم متن و عدم مراعات ضوابط فنی حاکم بر انجام این مهم معرفی کرده است؛ چرا که دست‌کم بخشی از اقتدار متن، مطابق فهم فقیهان، به تفاسیر تاریخی آن انتقال یافته است. در واقع، برای فقیهان، هرم اقتدار سنت به مثابه تنها معبر معتبر برای راهیابی به عقلانیت متن، مطرح گردیده است.

همچنین مطالعه جهان‌های مواجهه تفسیری با متن مقدس، صورت‌بندی‌های قابل توجهی را در منطق این مواجهه نشان می‌دهد. در توضیح این صورت‌بندی‌ها می‌توان از دو سنخ مطالعه متن مقدس، سخن به میان آورد:

یکم. رویکرد تاریخی یا شخصی در مواجهه با نص:

دو مواجهه تاریخی - زبان‌شناختی (فقه) و تاریخی - انتقادی (مطالعات دینی مدرن) از معبر تاریخ به متن می‌نگرند؛ هرچند این تاریخ برای اولی، درون‌دینی و حاصل اقتدار هرم تفاسیر معتبر؛ و برای دومی، برون‌دینی و حاصل نقد و بررسی‌های انتقادی ناشی از علوم انسانی جدید درباره متن و گفتمان‌های مربوط به آن در تاریخ است. در مقابل، دو مواجهه متن - گواه (نگاه بنیادگرایانه) و متن - واکنشی (نگاه پست مدرن و برآمده از انگاشتن متن به مثابه عمل گفتاری) فارغ از چنین نگاهی به تاریخ، مراجعه‌ای مستقیم به خود نص را مبنا قرار می‌دهند.

دوم. باور ایده آلیسم جهان قدیم یا رویکرد به جهان جدید در مواجهه با متن:

دو مواجهه تاریخی - زبان‌شناختی - که به فقه منجر می‌گردد - و متن - گواه - که راه به بنیادگرایی می‌برد - از نوعی ایده‌آلیسم دفاع می‌کنند که به گذشته باز می‌گردد. هر دو، اگرچه از دو چشم‌انداز متفاوت، وضعیت ایده‌آل را در گذشته می‌یابند و به آن امید می‌بندند؛ در مقابل، دو مواجهه تاریخی - انتقادی - که گویای مطالعات دینی مدرن است - و متن - واکنشی - که تحاطبی پست‌مدرن و متناسب با تلقی متن به عنوان عمل گفتاری در نظر دارد. چنین ایده‌آلیسمی در بر ندارند و چشم به جهان گذشته و قدیم نمی‌دوزند.

نقد فقهی سه مواجهه غیرتاریخی - زبان‌شناختی با نص:

دانش فقه، در بنیاد معرفتی و تجربه‌زیسته خود، سه مواجهه متفاوت با مواجهه تاریخی - زبان‌شناختی را معتبر نمی‌یابد. فقیه، به استناد درک درون‌دینی تاریخی‌اش از مدلول علم، رویکردهای سه‌گانه غیر از نگاه تاریخی - زبان‌شناختی (مدرن تاریخی - تحلیلی، پست‌مدرن متن - واکنشی و بنیادگرای متن - گواه) را خروج از قواعد متقن فهم صحیح و خارج از چنبره دلالات عقل سلیم می‌داند؛ و به صورت مشخص، آن‌ها را غیرتخصصی می‌بیند. از این رو، این دانش عقلانیت از این دست را در فهم متن و نص، غیرحرفه‌ای و دلبخواهانه می‌شناسد.

برای فقه راهیابی به پیچش‌ها و پوشش‌های متن، فارغ از سنت تاریخی حاوی لایه‌های تفسیری شکل‌گرفته پیرامون آن، به «زمینه‌زدایی»^{۵۸} متن از بستر واقعی‌اش می‌انجامد و حاصلی جز تحریف (یا «نقل خارج از سیاق»^{۵۹}) ندارد. ذیل چنین رویکردی است که طرح متن خارج از سنت‌های تاریخی و غیرمتأثر از زبان‌شناسی کلاسیک و ساختارهای شناختی آن، فهمی معوج یا ناکامل معرفی می‌شود که به هر حال، هم به دلایل روش‌شناختی و هم به دلایل معرفت‌شناختی سرانجام دچار کج‌اندیشی‌هایی نظیر «تعمیم نادرست»^{۶۰} و «مصادره به مطلوب»^{۶۱} می‌شود و آن‌گونه که فقه توضیح می‌دهد، راهی به حقیقت دین نمی‌برد.

نقد فقهی از مواجهه‌های تفسیری غیرفقهی، با «کارویژه‌های مورد انتظار از دین» سازگاری دارد و از مرزهای هویتی و تاریخی دینی حمایت می‌کند؛ زیرا فارغ از چنین درکی از دین، به نظر می‌رسد که آنچه در پی مواجهه تفسیری با نص شکل می‌گیرد، نه دین - به مثابه زنجیره‌ای از اعتقادات سازمان‌یافته به امر متعالی و قدسی و گفتمان‌های پیرامونی آن - که مقوله‌ای دلبخواه، و چه بسا تا حد زیادی به لحاظ نظری، چندوجهی و پراکنده خواهد بود.

1. Historical-grammatical method.
2. Proof-text method.
3. Historical-critical method.
4. Reader-response method.
5. Religious studies.
6. Ontological hermeneutics.
7. life world.
8. Epistemological contingencies.
9. Typological features.
10. Trustful Medium.
11. Old linguistics.
12. Etymologia.
13. Signify.
14. Given signs.
15. Sense.
16. مقوله زبان در مطالعه دین، اهمیتی فراوان دارد؛ تا آن جا که می توان زنجیره ای از پژوهش ها را در این حوزه مشاهده کرد. اصطلاح «زبان دین» (Religious language) در ادبیاتی از این دست، بسیار مهم است. برای مطالعه بیشتر درباره زبان دین، مراجعه کنید به: Harris, 2002: 27-76.
17. Formulating.
18. Articulated arguments.
19. Debatable arguments.
20. Marginal arguments.
21. Rejected claims.
22. Literal interpretation of the text.
23. Fundamentalism.
24. Critical rationality.

25. Historical text.
 26. Faith seeking understanding.
 27. Scientific study of the phenomenon of religion in.
 28. enlightenment thought.
 29. Intellectual tools.
 30. Textology.
 31. odern Text-Critical Methods
 32. Critical history of text.
 33. Critical authentication of Hadith.
 34. Historical context of understanding.
 35. Historical authenticity of religious.
 36. Acceptability of religious.
 37. Critical.
 38. Experimental approach t holy text.
 39. Anthropology of religion.
 40. Cultural anthropology of religion.
 41. History of religion.
 42. Geography of religion.
 43. Psychology of religion.
 44. Sociology of religion.
۴۵. یادآوری این نکته نیز ضروری است که این نظام، مورد انتقاد مطالعات پسااستعمارگرایی (studies Postcolonial) ، از جمله ادوارد سعید، و نقد شرق‌شناسی (Orientalism) ، وی واقع شده است (Said, ۱۹۷۸).
46. Intended meaning.
 47. Phenomenology of religion.
۴۸. برخی کوشیده‌اند تا میان رویکرد تاریخی - زبان‌شناختی فقهی و رویکرد تاریخی - انتقادی مدرن، راهی میانه بیابند و فهم درون‌دینی متعبدانه را به درک تاریخی و تجربی، پیوند بزنند. حاصل چنین

تلاش‌هایی، شکل‌گیری «الاهیات لیبرال» بوده است. به مفهوم «تجربه دینی» ذیل رویکردی از این دست، توجه جدی شده است. این رویکرد از ایده مرکزی قابلیت تن سپردن به تجربه‌ای دینی و فردی به مثابه منشأ رویکرد دینی یاد می‌کند و از جمله، تجربه هر فرد را همچون تجربه نبوی، واجد توجه و اهمیت می‌داند. شاید بتوان گفت برخی از سطوح مباحث دکتر عبدالکریم سروش درباره اهمیت تجربه نبوی با نظر به چنین رویکردی و ذیل عنوان کلان الاهیات لیبرال توضیحی محصل بیابد (سروش، ۱۳۷۸).

49. Face to face.
50. Historical constraints.
51. Religious truth.
52. Individualistic.
53. Subjective.
54. Pluralistic.
55. Many versions of truth.
56. Productive in its world.
57. The Emergence of Reader-Oriented Criticism.
58. Decontextualized.
59. Contextomy.
60. Fallacy of composition.
61. Quote mining.

منابع:

۱. قرآن کریم.
۲. سروش، عبدالکریم (۱۳۷۸)، بسط تجربه نبوی، تهران، مؤسسه فرهنگی صراط.
۳. سلمانپور، محمدجواد (۱۳۸۱)، عرفی و عقلایی بودن زبان دین در حوزه تشریح و تقنین، قیاسات، شماره ۲۵.
۴. علی تبار فیروزجایی، رمضان (۱۳۸۸)، فطرت نمونی زبان دین و قرآن، آیین حکمت، شماره دوم.
۵. امیدسالار، محمود (۱۳۸۵)، تاریخچه ای از تصحیح متون در مغرب زمین و در میان مسلمانان، آینه میراث، دوره جدید، شماره دوم و سوم.
6. Amsler, Mark. *Etymology and Grammatical Discourse in Late Antiquity and the Early Middle Ages*. Amsterdam and Philadelphia: John Benjamins Publishing, 1989.
7. Bailey, Michael and Redden, Guy. *Mediating Faiths: Religion and Socio-cultural Change in the Twenty-first Century*. Farnham: Ashgate Publishing Ltd., 2011.
8. Bleicher, Josef. *Contemporary hermeneutics: hermeneutics as method, philosophy, and critique*. London: Routledge & Kegan Paul, 1980.
9. Durkheim, Emile. *The Elementary Forms of Religious Life* Trans. Carol Gosman. New York: Oxford University Press, 2001.
10. Gallagher, Shaun. *Hermeneutics and Education: Essays in Post-modern Theology*. Albany: SUNY Press, 1992.
11. Gearon, Liam. *On Holy Ground, the Theory and Practice of Religious Education*. London and New York: Routledge, 2013.
12. Harris, James Franklin *Analytic Philosophy of Religion (Volume 3 of Handbook of Contemporary Philosophy of Religion)*. New York: Springer, 2002.
13. Helder, Bodil. *Textual Analysis*. Rosenrns All Samfundslitteratur, 2011.

14. Kennard, Douglas Welker. *The Relationship Between Epistemology, Hermeneutics, Biblical Theology and Contextualization: Understanding Truth*. Ny.: Edwin Mellen Press, 1999.
15. Lieven, Boeve Mutual Interruption. *Toward a Productive Tension between Theology and Religious Studies*. Louvain Studies. 2009: vol: 34.
16. McKnight, Edgar. *Postmodern Use of the Bible: The Emergence of Reader-Oriented Criticism*. Nashville: Abingdon, 1988. Repr., Eugene, Ore. Wipf & Stock, 2005.
17. Olson, Carl. *Religious Studies: The Key Concepts*. London New York: Routledge, 2010.
18. Russell, Gillian and Graff Fara, Delia (Editors). *Routledge Companion to Philosophy of Language*. New York And Abingdon: Routledge, 2013.
19. Said, Edward. *Orientalism*. Harmondsworth: Penguin Books, 1978.
20. Searle, John R. *Speech Acts: An Essay in the Philosophy of Language*. London: Cambridge University Press, 1969.
21. Vanhoozer, Kevin J.: *Is There a Meaning in This Text* Grand Rapids: Zondervan, 2009.
22. Weber, Max. *The Protestant Ethic and . the Spirit of Capitalism*. London: Routledge, 2013.